

پاسخ دانیل بن سعید به برخی انتقادات آلن باديو*

ترجمهء مارال ستوده

روزنامه فرانسوی لیبراسیون در شماره ۲۷ ژانویه ۲۰۰۹ خود، مصاحبهء طولانی با فیلسوف، آلن باديو، منتشر کرد، که در آن او شک و تردیدهای خود را در رابطه با تأسیس "حزب نوین ضد سرمایه داری" (NPA) بیان می کند. فیلسوف دانیل بن سعید، یکی از بنیان گزاران این حزب در این جا به او جواب می دهد. برای خواندن مصاحبهء آلن باديو در لیبراسیون به مطلبی با عنوان «اراده گرایي سارکوزي، ابتدا سرکوب ضعيف ترهاست» مراجعه شود.

تو می گویی که انقلاب به "مفهومی تهی" بدل گشته و "حتی حزب نوین ضد سرمایه داری هم انقلاب را تدارک نمی بیند". در واقع اوضاع و احوال کنونی، "با شرایط سال های دهه ۱۸۴۰ قابل مقایسه است". در فردای بازگشت سلطنت، شاهد تولد مجدد مبارزات اجتماعی و جوش و خروش های آرمانی هستیم. بدین ترتیب، ایدهء انقلاب، بیش از آنکه پروژه ای استراتژیک باشد، همچون یک افسانه به حیات خود ادامه می دهد: "آنچه در آن زمان اتفاق افتاد، بازسازی روشنفکرانه ای بود که از تجارب کارگری پراکنده، تغذیه می کرد: کمونیست های تخیلی، مانیفست مارکس، و غیره". این "و غیره" و نحوه ردیف کردن مفاهیم، به واقع تمایز بین سوسیالیسم تخیلی و کمونیسم را میز داید؛ یعنی گذار از "کمونیسم فلسفی" به کمونیسم سیاسی در ۱۸۴۸، تلاقی یک ایده (مانیفست کمونیست) و یک رخداد (انقلاب فوریه و تراژدی ژوئن) را.

به همین سبب از زمان رویدادهای سال های دهه ۱۹۹۰- خیزش زاپاتیست ها در ۱۹۹۴، اعتصابات زمستان ۱۹۹۵ در فرانسه، تظاهرات آلترموندیالیست ها در سیاتل در ۱۹۹۹- تمایزهایی وجود دارد بین ضد لیبرالیسمی که در برابر زیاد روی ها و سوء استفاده ها جهانی سازی مقاومت از خود نشان می دهد، و ضد سرمایه داری نوپایی که حتی منطق انباشت سرمایه را به سوال می کشد. همانطور که تو کاملن به درستی می نویسی، "ایدهء جامعه ای که موتور محرک آن مالکیت خصوصی، خودخواهی و آز نباشد"، بدین ترتیب جان می گیرد. این ایده البته برای از نو بناکردن پروژه ای در جهت براندازی نظم مستقر، کافی نیست، اما شروعی است برای مرزبندی بین مدعیان بازسازی سرمایه داری اخلاقی شده و مخالفین سرسختش که قصد براندازیش را دارند: "فرضیه کمونیسم تلاشی است برای در دست گرفتن زمان حال نه از زاویه ضرورت".

ما در این باورها و مخالفت سرسختت با نظم مستقر، با تو هم نظریم. اما با روشی که تو به بررسی کارنامهء قری که تو به آن یک کتاب جالب اختصاص دادی، توافق چندانی نداریم. حق با توست وقتی می گویی که معمولن، معیارهای قضاوت به کارگرفته شده برای آنچه که بجاست تجربهء کمونیستی نامیده شود، عبارتند از کارایی اقتصادی و هنجارهای نهادین جهان غرب هستند. با چنین معیارهایی البته نتیجه دآوری از قبل معلوم است. آیا از منظر استشارشدگان و ستمدیدگان مخالف، قناعت به بیان این که "وسایل به کارگرفته شده مصیبت بار بودند"، کافی است؟ تو گویی یک اشتباه ساده ای بیش نبود - یا به باور لویی آلتوسر در آواخر عمرش یک "انحراف" ساده.

مسأله ای که هنوز بین ما لاینحل باقی مانده است، همان بحث کارنامهء استالینیزم، و مائویسم است - البته، بی آن که آن دو یکی گرفته شوند. - تو در جزوه ات علیه سارکوزی می نویسی: "در دوران استالین، باید به صراحت گفت که سازمان های سیاسی کارگری و مردمی در وضعیت بمراتب بهتری قرار داشتند و سرمایه داری کمتر متکبر بود. اصلن با امروز قابل مقایسه نیست". این نحوه بیان مطلب قطع تحریک آمیز است. بحثی در این نیست که احزاب و سندیکاهای کارگری "در زمان استالین" قوی تر بودند، با این همه، این مشاهدهء ساده دلیلی برای گفتن این که این موضوع به لطف استالین بود یا برغم او، نمی شود، به ویژه آن که سیاست های او هزینه های گزافی برای جنبش رهایی بخش داشته و هنوز هم دارد. در مصاحبه ات با لیبراسیون محتاط تری: "تنها دلیل احترام من به استالین این است که او باعث ترس سرمایه دارها می شد." حتی در این مورد هم این احترام زیادی است. آیا استالین سرمایه دارها را می ترساند یا چیزی دیگری: مبارزات بزرگ کارگری سال های دهه ۱۹۳۰؛ هزاران کارگر رزمندهء آستوری و کاتالونی؛ تظاهرات های جبهه ی خلق؟ در یک کلام، ترس از توده ها. در موقعیت های متعددی، نه تنها استالین سرمایه دارها ترساند، بلکه همدستانان هم بود: در روزهای ماه مه ۱۹۳۷ در بارسلون، زمان پیمان آلمان- شوروی، همینطور در یالتا به هنگام تقسیم دنیا، زمان خلع سلاح

* این مقاله در لیبراسیون ۲۷ ژانویه ۲۰۰۹، پاریس، منتشر شد. متن اصلی به فرانسه است و در سایت آرشیو اینترنتی دانیل بن سعید <http://danielbensaid.org/Une-reponse-a-Alain-Badiou> در دسترس است.

این تفاوت ها در داوری در مورد جهت گیری و برد استالینیزم، نتیجه دو نگرش متفاوت به تاریخ است. تو به ضبط سکانس های متوالی فیلم کمونیزم می پردازی: کمونیسم جنبشی در قرن نوزدهم، کمونیسم دولتی در قرن بیستم، فرضیه کمونیسم باز امروزی، بدون اینکه خودت را زیاد در فرآیند های اجتماعی ای که آن ها را به منصفه ظهور رسانده و جهت گیری های سیاسی متفاوتی که رو در روی هم قرار گرفتند، درگیر کنی. مسأله بسیار حایز اهمیت است، نه برای گذشته بلکه برای حال و آینده: اهمیتی به همان اندازه فهم پدیده بوروکراسی و "خطرات حرفه ای قدرت"؛ برای آن که بهتر بتوان در برابرشان مقاومت کرد، بی آنکه تضمینی برای موفقیتش باشد.

تو نقدت را به استالینیزم به مسئله روش محدود می کنی: "نمی توان کشاورزی یا صنعت را با روش های نظامی اداره کرد. نمی توان جامعه اشتراکی را با خشونت دولتی آرام کرد. آنچه را که باید به پای میز محاکمه کشاند، گزینه سازمان دادن خود در حزب است، که آن را می توان، شکل- حزب نامید." آری تو در نهایت، به نقد سطحی کمونیست اروپایی هایی سابق سرخورده می پیوندی، به کسانی که بواسطه تسلیم طلبی و الکنی در مواجهه با مسائل جدید تاریخی، قادر به عمل نیستند و تراژدی های قرن را از شکل حزبی و روش های تشکیلاتی نتیجه میگیرند. بدین ترتیب از نظر اینان کنار گذاشتن "شکل- حزب" کافی خواهد بود؟ آیا یک ضد انقلاب بوروکراتیک، رویدادی آن چنان مهمی که به مرگ و تبعید میلیونها نفر منتهی شد، ما را در برابر پرسش هایی با برد و ابعاد دیگری قرار نمی دهد، پرسش هایی در مورد نیروهای اجتماعی درگیر، در مورد رابطه شان با بازار جهانی، در مورد پیامدهای تقسیم اجتماعی کار، در مورد اشکال اقتصاد دوران گذار، در مورد نهادهای سیاسی؟.

شاید حزب نه معضل، بلکه جزیی از راه حل باشد؟ چراکه حزب داریم تا حزب. "حزب فاتحان و قشر ممتاز (*Nomenklatura*) از سال ۱۹۳۴ به بعد برای این که بتواند خود را تحمیل کند، می بایست دقیقن به گونه ای منظم از طریق محاکمات، تصفیه ها، تبعیدها و اعدام های جمعی، آن چیزی که زمانی حزب بلشویک اکتبر بود را نابود میکرد. می بایست مخالفان را، یکی بعد از دیگری، نابود میکرد. می بایست، بعد از کنگره پنجم انترناسیونال کمونیست، به بهانه فریبنده "بلشویکی کردن"، احزاب کمونیست و حتی خود انترناسیونال را نظامی میکرد.

برعکس، یک حزب می تواند وسیله ای - هرچند ناکامل - باشد برای مقاومت در مقابل قدرت پول و رسانه های جمعی، برای کاهش نابرابری های اجتماعی و فرهنگی، برای ایجاد فضایی جمعی دموکراتیک برای اندیشه و عمل.

تو خودت به محدودیت های دیگر بدیل های "شکل- حزب" اذعان داری: "در مورد شبکه، تکنولوژی، اینترنت و اجماع به اندازه کافی گفته شده، این نوع از سازماندهی ناکارایی خود را نشان داده." دست آخر خود اذعان داری که برای "آن کسانی که آهی در بساط ندارند جز انضباط و اتحادشان چیزی برایشان باقی نمی ماند". با چنین نحوه برخوردت به مسأله سازمان دهی سیاسی از زاویه انضباط، بسیار شگفت آور است از آن چنین نتیجه می گیری که "انضباط سیاسی که از انضباط نظامی الگوبرداری نشده باشد، مسئله ای است که هنوز حل نشده است". امروزه، در بیشتر سازمان های چپ انقلابی، چندان اثری از انضباطی نظامی و اسطوره هایش، دیده نمی شود. مسئله انضباط، تحت الشعاع مسئله دموکراسی است: اتحاد در عمل (انضباط)، معیار و نکته مهمی است که تصمیم گیری های دموکراتیک را از وراجی ها و تبادل نظرهای صرف متمایز می سازد.

در پایان مصاحبه ات، تو برای حزب نوین ضد سرمایه داری کسب ۱۰ درصد از آرا در انتخابات پارلمان آرزو می کنی تا "در بازی پارلمانی" کمی اختلال ایجاد کند. اما بخاطر وفاداریت به اصل عدم شرکت در بازی انتخاباتی، تو در جهت تحقق آرزویت قدمی بر نمی داری و می گویی: "آن اختلال بدون رأی من خواهد بود". در ۲۰۰۵ هم آرزومند پیروزی نه در همه پرسه قانون اساسی اروپا بودی، بدون آن که با رأی خودت در راه آن پیروزی قدمی برداری. هیچ یک از دو مورد فوق نه مبین نوعی خودنمایی است و نه نسجدیدگی. در واقعیت، در هر دو مورد با یک موضع منسجم و پیگیری روبرو هستیم که تو چکیده رئوس آن را در مصاحبه ات به خوبی بیان کرده ای: بحث بر سر عدم اعتماد به و حفاظت در برابر دو خطر است: "خود را بر اساس دولت تعریف کردن" و "وارد بازی انتخاباتی شدن".

در مورد نکته اول با هم توافق داریم. حزب نوین ضد سرمایه داری خود را بر اساس و با کارکرد دولت تعریف نمی کند، بلکه بر مبنای منافع طبقاتی، بسیج "از پایین"، خود رهایی، و برپایه آنچه که ما سیاست ستمدیدگان می خوانیم، خود را تعریف می کند. در مورد دومین نکته، همه چیز به برداشتمان از "وارد بازی انتخاباتی شدن" بستگی دارد. اگر وارد این بازی شدن به معنای شرکت در انتخابات است، واقعیت این است که ما تا آن جایی در این بازی شرکت می کنیم که توازن نیروهای انتخاباتی بی ربط و بیگانه با توازن نیروهای بین طبقاتی نباشد، حتی در شکل ناسراستش. اما اگر شرکت در این بازی، منوط کردن خود-سازماندهی و مبارزه به محاسبه ها و زدوبند های انتخاباتی باشد، ما در این بازی شرکت نمی کنیم. و این درست همان چیزی است که ما بخاطرش سرزنش می شویم؛ به این بهانه که ما هیچگونه شرکتی در دستگاه اجرایی حکومت ائتلافی به رهبری حزب سوسیالیست را نمی پذیریم ما به "بازی به نفع سارکوزی" متهم می شویم.

به دو خطر قبلی، خطر سومی هم اضافه می‌کنی، که در این مورد با تو هم‌منظریم: "این که بلد باشیم چطور در برابر بتوارگی جنبش، که یک قدم از ناامیدی بیشتر فاصله ندارد، مقاومت کنیم." ما همواره با این "توهم اجتماعی"، که به صورتی تمسخرآمیز یک جنبش اجتماعی پاک و سالم را در تقابل با یک مبارزه سیاسی که بنا ماهیش مایه بدنامی و مخاطره‌انگیز قرار می‌دهد، مبارزه کرده ایم. این به معنای اجتناب از سیاست است که در شرایط شکست و عقب‌نشینی از ناتوانی فضیلت می‌سازد.

تو در جمع بندی ات در مورد NPA، مرتکب قصاص قبل از جنایت می‌شوی و دست به یک پیشگویی خطرناکی می‌زنی: "این ترکیب شکل- حزب قدیمی با توجیهی مارکسیستی از یک سو، و بازی سیاسی سنتی (شرکت در انتخابات، سهیم شدن در قدرت های محلی، نفوذ و نقب زدن در سندیکاها) از سوی دیگر، صرفاً ما را به یاد حزب کمونیست قدیمی ۴۰ سال پیش می‌اندازد." حال بپردازیم به ایراد تو در رابطه با "نفوذ در سندیکاها". تو هم که همان فرمول کهنه بوروکراسی سندیکاها را تکرار می‌کنی، گویا مبارزان انقلابی، همان کسانی که با سایر همکاران محل کارشان برای ایجاد یک سندیکا فعالیت می‌کنند، از نظر سندیکا افراد بیگانه هستند! حال روی پیشنهاد آخرت مکتب کنیم: "اکنون، آنچه حائز اهمیت است همانا قدم برداشتن برای سازمانیابی سیاسی مستقیم توده مردم و تجربه کردن اشکال نوین سازماندهی." در واقع، این نکته مهمی است. و این همان چیزی است که، همه مبارزان درگیر در مبارزات سندیکایی، در جنبش آلترموندیالیست، در مبارزات برای مسکن، در شبکه های اجتماعی نظیر آموزش بی مرز، در جنبش فمینیستی یا محیط‌زیستی، در زندگی روزانه انجام می‌دهند.

اما آیا این همه کافی است؟ "بتوارگی جنبش" که تو از آن هراس داری، آیا پیامد سرباز زدن از ایجاد یک پروژه سیاسی نیست؟ این که بر این پروژه چه نامی نهیم چندان مهم نیست: حزب، سازمان، جبهه و یا جنبش، اما اگر سیاست را جدی می‌گیریم سیاست بدون آن، دیگر سیاست نخواهد بود؟

دانیل بن سعید

۲۹ ژانویه ۲۰۰۹